

دفصلنامه ویژه پژوهشهای ادبی و متن‌شناختی

دوره سوم، سال اول، شماره اول و دوم (پیاپی: ۷۴-۷۵)، بهار-تابستان ۱۴۰۳

۷۴-۷۵



(ویژه‌نامه قطران تبریزی)

آذربایجان، آذرگشنسب، قطران، شاهنامه / حسن انوری • دیوان قطران به تصحیح دکتر محمود عابدی و دکتر مسعود جعفری جزئی / علی‌اشرف صادقی • تصحیح دیوان قطران / محمود عابدی • قطران و سوگ‌سرود زلزله تبریز / نصرالله امامی • ویرایشی سزاوار از دیوان قطران / مسعود قاسمی • دیوان قطران تبریزی به خط انوری ایبوردی محفوظ در کتابخانه علامه جعفر سلطان‌القرایی / محمد امین سلطان‌القرایی • قطران؛ نماد وحدت فرهنگی ایران در قرن پنجم / باقر صدری‌نیا • بیان کنایی و تصویری؛ یکی از شگردهای سبکی قطران / رحمان مشتاق‌مهر • قطران تبریزی و بازپروری هویت ایرانی در آذربایجان / محمود فتوحی رودم‌معینی • نگاهی گذرا به تصحیح جدید از دیوان قطران تبریزی / جمشید علیزاده • قطران، شاعری که از نو باید شناخت / مسعود جعفری جزئی • ملاحظات پیرامون رباعیات قطران تبریزی / سید علی میرافضلی • اشعار نویافته قطران تبریزی / بهروز ایمانی • «میسانی»؛ منسوجی در دیوان قطران / شهره معرفت • مهم‌ترین ویژگی شعر قطران تبریزی در مشهورترین نمونه شعری وی و جست‌وجوی سوابق آن / محمود ندیمی‌هرندی • به دام افتادن بهرام در هند (بک تلمیح داستانی ناشناخته در دیوان قطران تبریزی) / سجّاد آیدینلو • در حاشیه دیوان قطران تبریزی / گلپر نوری • شعر قطران تبریزی و لغت‌نامه دهخدا (بخش دوم) / نهمینه عطائی کچونی • کتاب‌شناسی قطران تبریزی / عباس بگ‌جانی • نکاتی درباره شعر و دیوان قطران / جواد بشری • بررسی زبانی و متنی دیوان قطران تبریزی / وحید عیدگاه طریقه‌ای • پس‌وند صفت‌فاعلی ساز «-بر» و تصحیح بیت از قطران تبریزی / مسعود راستی‌پور • درباره تصحیح دیوان قطران تبریزی / محسن شریفی صبحی • قطران تبریزی / ایرج دهقان؛ ترجمه: حمیرا مفتی

شماره استاندارد بین‌المللی
۱۵۶۱-۹۴۰۰

آینه میراث

دوفصل‌نامه ویژه پژوهش‌های ادبی و متن‌شناختی
(ویژه‌نامه قطران تبریزی)

دوره سوم، سال اول، شماره اول و دوم (پیاپی: ۷۴-۷۵)، بهار - تابستان و پاییز - زمستان ۱۴۰۳

صاحب امتیاز: مؤسسه پژوهشی میراث مکتوب

مدیر مسئول و سردبیر: اکبر ایرانی

دبیر ویژه‌نامه: مهدی رحیم‌پور

مدیر داخلی: یونس تسلیمی‌پاک

هیئت تحریریه

سجاد آیدنلو، بهروز ایمانی، محمد جعفری (قنواتی)، نجفقلی حبیبی، اصغر دادبه، محمد روشن، عمادالدین شیخ‌الحکمایی،
علی‌اشرف صادقی، نصرالله صالحی، منصور صفت‌گل، علی صفری آق‌قلعه، محمود عابدی، احمدرضا قائم‌مقامی

مشاوران علمی

محمود امیدسالار (آمریکا)، علی بلوکباشی، اکبر ثبوت، جلال خالقی مطلق، فرانسیس ریشار (فرانسه)، توفیق سبحانی، منوچهر
صدوقی‌سها، پاول لوفت (انگلستان)، عارف نوشاهی (پاکستان)، یان یوست ویتکام (هلند)

صفحه‌آرا: محمود خانی

چاپ دیجیتال: میراث

* این مجله در پایگاه مجلات تخصصی نورمگز (www.noormags.ir)، بانک اطلاعات نشریات کشور
(www.magiran.ir)، پایگاه اطلاع‌رسانی پارسا (www.islamicdatabank.com)، پایگاه مرکز منطقه‌ای اطلاع‌رسانی
علوم و فناوری (www.ricet.ac.ir)، و پایگاه استنادی علوم جهان اسلام (www.isc.gov.ir) نمایه می‌شود.

نشانی: تهران، خیابان انقلاب اسلامی، بین دانشگاه و ابوریحان، ساختمان فروردین، شماره ۱۱۸۲، طبقه ۲، واحد ۹

شناسه پستی: ۱۳۱۵۶۹۳۵۱۹

تلفن: ۶۶۴۹۰۶۱۲ - ۶۶۴۰۶۲۵۸

www.mirasmaktoob.com

رایانامه ارسال مقالات: ayenemiras@mirasmaktoob.ir

بها: ۲۰۰۰۰۰ تومان

فهرست

۵	سخن آغازین / مهدی رحیم‌پور
۹	آذربایجان، آذرگشنسپ، قطران، شاهنامه / حسن انوری
۲۳	دیوان قطران به تصحیح دکتر محمود عابدی و دکتر مسعود جعفری جزی / علی‌اشرف صادقی
۳۵	تصحیح دیوان قطران / محمود عابدی
۴۷	قطران و سوگ‌سرود زلزله تبریز / نصرالله امامی
۵۹	ویرایشی سزاوار از دیوان قطران / مسعود قاسمی
۶۹	دیوان قطران تبریزی به خط انوری ابیوردی محفوظ در کتابخانه ... / محمد امین سلطان‌القرایی
۸۳	قطران؛ نماد وحدت فرهنگی ایران در قرن پنجم / باقر صدری‌نیا
۹۱	بیان کنایی و تصویری؛ یکی از شگردهای سبکی قطران / رحمان مشتاق‌مهر
۱۰۹	قطران تبریزی و بازپروری هویت ایرانی در آذربایجان / محمود فتوحی رودمجبئی
۱۲۹	نگاهی گذرا به تصحیح جدید از دیوان قطران تبریزی / جمشید علیزاده
۱۳۷	قطران، شاعری که از نو باید شناخت / مسعود جعفری جزی
۱۴۷	ملاحظات پیرامون رباعیات قطران تبریزی / سید علی میرافضلی
۱۶۷	اشعار نویافته قطران تبریزی / بهروز ایمانی
۱۹۱	«میسانی»؛ منسوجی در دیوان قطران / شهره معرفت
۲۰۳	مهم‌ترین ویژگی شعر قطران تبریزی در مشهورترین نمونه شعری وی و ... / محمود ندیمی هرنیدی
۲۱۵	به دام افتادن بهرام در هند (یک تلمیح داستانی ناشناخته در دیوان قطران تبریزی) / سجاد آیدینلو
۲۲۷	در حاشیه دیوان قطران تبریزی / گلپر نصری
۲۴۹	شعر قطران تبریزی و لغت‌نامه دهخدا (بخش دوم) / تهمنه عطائی کچوئی
۲۸۵	کتاب‌شناسی قطران تبریزی / عباس بگ‌جانی
۲۹۵	نکاتی درباره شعر و دیوان قطران / جواد بشری
۳۲۳	بررسی زبانی و متنی دیوان قطران تبریزی / وحید عیدگاه طریقه‌ای
۳۴۹	پس‌وند صفت‌فاعلی‌ساز «- بر» و تصحیح بیتی از قطران تبریزی / مسعود راستی‌پور
۳۶۱	درباره تصحیح دیوان قطران تبریزی / محسن شریفی‌صحی
۳۷۳	قطران تبریزی / ایرج دهقان؛ ترجمه: حمیرا مفتی
3	چکیده انگلیسی /

آذربایجان، آذرگشنسب، قطران، شاهنامه^۱

حسن انوری *

چکیده

آذربایجان یکی از مراکز مهم فرهنگی ایران است و شاعران نامداری از آنجا برخاسته‌اند. شمار شاعران چندان بوده که گورجای آنان، مرکزیتی داشته و به مقبره‌الشعرا معروف بوده است. نخستین شاعر نامدار آذربایجان قطران تبریزی است که اخیراً، پس از هفتاد سال، دیوان او به تصحیح استادان نامداری چون دکتر محمود عابدی و دکتر مسعود جعفری جزی با همکاری دکتر تهمینه عطائی و دکتر شهره معرفت منتشر شد. در این مقاله به بررسی اشعار دیوان قطران از جهت بازتاب عناصر کهن ایرانی در آن پرداخته شده و در ضمن شیوه مدح‌گویی قطران که حدود شصت تن از اشخاص تاریخ اساطیری و نیمه‌تاریخی ایران را در شعر خود آورده و اغلب ممدوح را به آنان تشبیه کرده، با شیوه شاعرانی چون فرخی و منوچهری مقایسه شده است.

کلیدواژه‌ها: آذربایجان، قطران تبریزی، آذرگشنسب، شاهنامه، فرخی، منوچهری

۱. این مقاله به سفارش مجله آینه میراث نوشته شده بود، اما چون استاد دکتر انوری مقاله را هم‌زمان به نشریه بخارا نیز فرستاده بودند، بنابراین مقاله پیش‌تر در شماره ۱۶۳ بخارا (مرداد و شهریور ۱۴۰۳) منتشر شده و در اینجا بازنشر می‌شود. (دفتر نشریه آینه میراث)

* عضو پیوسته فرهنگستان زبان و ادب فارسی

مقدمه

سرزمین آذربایجان که امروزه شامل استان‌های آذربایجان غربی، آذربایجان شرقی، و استان اردبیل است، از زمان‌های دور حتی در اساطیر - روزگاران پیش از تاریخ - یکی از مراکز مهم فرهنگ ایرانی بوده و نام آن، یعنی واژه آذربایجان - که دگرگون‌شده آتورپاتکان است - خود دلیلی بر استقرار فرهنگ ایرانی در این سرزمین است و به صورت «آذربادگان» در آثار کهن، از آن جمله در شاهنامه فردوسی به کار رفته است. آذربایجان سرزمینی آباد، خرم، سرسبز، غنی از معادن زرخیز، و فاقد نقاط خشک کویری است. از روزگاران کهن به این نکته متذکر بوده‌اند. ابن‌فقیه در کتاب اخبار البلدان (احتمالاً تألیف در ۲۹۰ هجری قمری) از کتاب «رزم‌گودرز و پیران» - که ظاهراً متنی به زبان پهلوی بوده و بعد از اسلام از پهلوی به عربی ترجمه شده - برگردان عربی نامه پیران به گودرز را نقل کرده و در آن گوید: آذربایجان یکی از مناطق خرم ایران است. و باز گوید: آذربایجان آباد و خرم است و کوه‌های آن چشمه‌های فراوان دارد (آیدنلو، ۱۳۹۹: ۱۷۷). معادن آذربایجان از روزگاران کهن شناخته بوده است. ابودلف مسعر بن مهلهل خزرچی، جهانگرد و معدن‌شناس عرب که در زمان سامانیان از ایران دیدن کرده و با نصر بن احمد پادشاه سامانی دیدار داشته، در سفرنامه خود می‌نویسد: در کوه‌های اطراف شهر شیز [که آتشکده آذرگشنسب در آن شهر بوده و از آن سخن خواهم گفت] معادن طلا، جیوه، سرب، نقره، زرنیخ و سنگ معروف به لعل بنفش (الجمست) وجود دارد. طلای آنجا سه قسم است؛ یک قسم به نام قوسی و آن عبارت از خاک طلاست که بر آن آب می‌ریزند و پس از شستشو، خاک طلای آن مانند گوگرد باقی می‌ماند. این طلا با جیوه ترکیب می‌شود و رنگ آن سرخ روشن و سنگین و پاک و چکش‌خور است (ابودلف، ۱۳۵۴: ۹۸).

افزون بر آنچه ابودلف درباره معادن آذربایجان می‌گوید، معدن گوگرد نیز در روستایی به نام گوگردچی (در اطراف تکاب، آذربایجان غربی) وجود دارد. در اوقاتی که من کودک و نوجوان بودم دایی من (ابوالقاسم توتونچیان) معدن گوگرد را در اجاره داشت و گوگرد استخراج، ذوب و صادر می‌کرد. معدن طلای آذربایجان، در روستای زره‌شوران، در

۳۵ کیلومتری تکاب (زادگاه من) و ۱۵ کیلومتری تخت سلیمان (که از آن سخن خواهم گفت) بزرگ‌ترین معدن طلای ایران است و اکنون در حال استخراج. ذخیره قطعی معدن زره‌شوران، چهار میلیون تن کان‌سنگ طلا با عیار ppm58 (گرم در تن) برآورد شده است. ذخیره احتمالی این معدن صد میلیون تن با عیار متوسط ppm5 است.^۱

در ایران پیش از اسلام، سه آتشکده معروف بوده‌اند: آتشکده آذرگشنسب، آتشکده آذر فرنبغ (کاریان) و آتشکده آذر برزین مهر. آتشکده آذرگشنسب در آذربایجان و در شهر شیز بوده. شهر شیز را گنجک یا گنزه نیز گفته‌اند. آذرگشنسب به شاهان و جنگاوران اختصاص و تقدس خاص داشته. پادشاهان ساسانی وقتی به شاهی می‌رسیده و بر تخت می‌نشسته‌اند برای شکرگزاری پیاده از تیسفون (مدائن)، پایتخت ساسانیان، به آذربایجان و آتشکده آذرگشنسب می‌شتافته‌اند (معین، ۱۳۹۸: ۳۱۸). محمد بن جریر طبری تاریخ‌نگار نامدار می‌نویسد: هنگامی که بهرام گور به جنگ ترکان خزر می‌رفت از آذربایجان رفت که بتواند آذرگشنسب را زیارت کند و در آنجا به عبادت بپردازد (همان‌جا). خسرو پرویز زمانی که آگاه می‌شود پدرش هرمز قصد کشتن او را دارد از تیسفون به آذربایجان می‌گریزد و در آنجا پناه می‌گیرد. در پی او بزرگانی از شهرها و مناطق گوناگون مانند سیراف، عمان، کرمان، و شیراز، به دیدار خسرو به آذربایجان می‌آیند و در آتشکده آذرگشنسب سوگند می‌خورند که با خسرو پرویز پیمان وفاداری ببندند. فردوسی درباره این واقعه می‌گوید:

شب تیره از تیسفون درکشید	تو گفتی که گشت از جهان ناپدید
نداد آن سر بی‌بهارایگان	همی تاخت تا آذرآبادگان

(فردوسی، ۱۳۹۶: ۸۶۹/۳؛ نیز نک. آیدنلو، ۱۳۹۹: ۶۴)

در پادشاهی یزدگرد سوم نیز نام آذربایجان و آتشکده آذرگشنسب آمده است:

نگر تا نداری هراس از گزند	بدی رام و شادان دل و ارجمند
زمانی به نخجیر تازیم اسب	زمانی نوان پیش آذرگشنسب

(فردوسی: ۱۳۹۶: ۷۲۹/۱-۷۶۱؛ نیز نک. شاپور شهبازی، ۱۳۸۹: ۱۳۵)

1. https://fa.wikipedia.org/wiki/معدن_طلای_زرشوران

بعد از آمدن اسلام به ایران، آتشکده آذرگشنسب رو به ویرانی نهاد، در قرن هفتم هجری آباقخان، برادرزاده هلاکو، بر روی ویرانه‌های آتشکده، مسجدی بنا کرد که آن نیز با مرور زمان ویران شد. کاشی‌های آن که دارای نقوش برجسته زرین است، اکنون تعدادی در موزه رضا عباسی نگهداری می‌شود.^۱

در درون آتشکده استخری بوده (و هنوز هست) که آن را، به علت بسیار عمیق بودن، دریاچه می‌نامیده‌اند. مسعر بن مهلهل نوشته است: دیوارهای این شهر (شهر شیز = آتشکده آذرگشنسب) دریاچه‌ای را احاطه کرده است که وسط آن به ته نمی‌رسد. من (مسعر بن مهلهل) وزنه‌ای با ریسمان به طول چهارده هزار و کسری، در آن انداختم ولی وزنه به ته [دریاچه] نرسید. از این دریاچه هفت نهر جاری است که هریک به آسیابی می‌ریزد، سپس از زیر دیوار بیرون می‌رود. از آتشکده آتش زردشتیان به شرق و غرب می‌برند و از شگفتی‌های آن، این که آتشی که در آن هست، از هفتصد سال پیش تاکنون فروزان است و خاکستر ندارد و شعله آن هرگز خاموش نمی‌شود (ابودلف، ۱۳۵۴: ۳۸-۴۰). اگر این گفتار مسعر بن مهلهل درست بوده باشد، احتمالاً آنجا منبع گاز طبیعی بوده که آتش آتشکده از آن گاز روشن می‌شده است.

آتشکده آذرگشنسب و در کنار آن شهر شیز (= گنجک، گنزه) در کجا بوده؟ در روایت شاهنامه، آذرگشنسب در اردبیل دانسته شده، اما در بندهشن و زادسپرم در کنار دریاچه چیچست (دریاچه اورمیه؟) و بالای کوه اسنوند دانسته شده که آن را با کوه سبلان در اردبیل یا سهند تطبیق داده‌اند. در عصر حاضر پژوهندگان، از جمله خاورشناسان، در اینکه آتشکده در کجا بوده تردید داشته‌اند. مارکوارت، خاورشناس معروف، روستای لیلان را در نزدیکی مراغه محل آتشکده می‌دانسته است (معین، ۱۳۹۸: ۳۱۸ به بعد). استاد فقید ابراهیم پورداود می‌نویسد: در تعیین محل آتشکده [آذرگشنسب] تردید داشتم (پورداود، ۱۴۰۳: ۳۲۹-۳۳۹). بعدها تردید وی رفع می‌شود و یقین می‌کند که تخت سلیمان - خرابه‌هایی در ۴۵ کیلومتری تکاب - محل آتشکده است و بسیار آرزومند بوده که تخت سلیمان را ببیند ولی موفق نمی‌شود.

۱. اطلاع از موزه‌داران موزه رضا عباسی.

همه پژوهندگانی که درباره جایگاه آتشکده (تخت سلیمان) اظهارنظر کرده‌اند چون مینورسکی (در حواشی ترجمه سفرنامه مسعر بن مهلهل)، استاد فقید پورداد، دکتر محمد معین (در مزدیسنا و ادب پارسی)، دکتر فره‌وشی و دیگران، که تخت سلیمان را محل آتشکده دانسته‌اند، تخت سلیمان را ندیده بوده‌اند و اظهارنظر آنها بیشتر مستنبط از قراین تاریخی و جغرافیایی و حدس و گمان بوده است. تخت سلیمان - چنان‌که پیش‌تر نوشتیم - در چهل و پنج کیلومتری تکاب (مرکز بخش سابقاً و مرکز شهرستان اکنون) که بنا به سرشماری سال ۱۳۳۵ پنج‌هزار جمعیت داشت، شهری دورافتاده، محصور در میان ارتفاعات صعب‌العبور، بدون راه شوسه بود. ارتباطات اقتصادی، صادرات و واردات از طریق کاروان‌های قاطرچی انجام می‌گرفت. مسافرت نیز با اسب و قاطر بود. در سال ۱۳۲۰ که به علت ناامنی منطقه، پدرم خانواده را به همدان برد، مسافرت ما از تکاب تا همدان - که امروزه در عرض چند ساعت انجام می‌شود - ده روز طول کشید. منظورم آن است که برای پژوهندگان و باستان‌شناسان، در آن اوقات دشوار بوده که به تخت سلیمان بروند. من که در نوجوانی و جوانی بارها تخت سلیمان را دیده بودم، وقتی که در سال ۱۳۳۷ از تکاب به تبریز منتقل شدم و در دانشگاه تبریز به تحصیل پرداختم، در کتابخانه دانشکده ادبیات، معجم البلدان یا قوت حموی و دیرتر سفرنامه مسعر بن مهلهل را خواندم، و دیدم توصیفی که از آتشکده کرده‌اند دقیقاً با تخت سلیمان تطبیق می‌کند. موضوع را با استاد دکتر احمدعلی رجانی بخارایی در میان نهادم. مرا تشویق کرد مقاله‌ای در این باره بنویسم. مقالات استاد پورداد را نیز خواندم و مقاله مفصلی درباره آذرگشنسب نوشتم. در سال ۱۳۴۰ که به تهران منتقل شدم با راهنمایی استاد فقید دکتر محمود نجم‌آبادی، استاد تاریخ طب در دانشگاه تهران - که در مواردی با او همکاری داشتم - مقاله را که به صورت رساله‌ای درآمده بود چاپ کردم (چاپ رنگین، ۱۳۴۱). از این‌رو من از نخستین کسانی هستم که با قطع و یقین خرابه‌های تخت سلیمان را بقایای آتشکده آذرگشنسب دانسته‌اند. بعدها حفاری‌های باستان‌شناختی موضوع را کاملاً مسجل کرد. اینکه مسعر بن مهلهل هزار سال پیش نوشته ته دریاچه ناپیداست، امروزه با وسایل جدید اندازه‌گیری شده و معلوم شده عمق

آن حدود پنجاه متر است و اینکه برخی از جهانگردان نوشته اند سطح آب آن کم‌وزیاد نمی‌شود، حدس زده می‌شود استخر (دریاچه) با مخزن بزرگی از آب در زیر کوه بلقیس (در آن نزدیکی) مرتبط است، از این‌رو سطح آن پیوسته یکسان است. امروزه دو نحر از آن بیرون می‌رود، نه هفت نحر که مسعر بن مهلهل گفته.

آذربایجان یکی از مراکز مهم فرهنگی ایران

شاعران نامداری از آذربایجان برخاسته‌اند. شمار شاعران چندان بوده که گورجای آنان، شاخصیت و مرکزیتی داشته و به مقبرة الشعرا نامزد بوده، امروزه بازسازی شده و از نقاط دیدنی تبریز است. قطران تبریزی، خاقانی شروانی، نظامی گنجوی، پروین اعتصامی، و در روزگار ما محمدحسین شهریار، از شاعران نامداری به شمار می‌روند که از آذربایجان برخاسته‌اند. نخستین شاعر نامدار آذربایجان قطران تبریزی است. دیوان او را نخستین‌بار شادروان محمد نخجوانی - کتاب‌شناس نامدار آذربایجانی، گردآورنده نسخه‌های خطی گران‌بها - در سال ۱۳۳۳ چاپ کرد. در مقدمه آن با فروتنی می‌نویسد:

دیرزمانی در این فکر بودم که دیوان حکیم قطران تبریزی، یعنی همین مقدار که از اشعارش به جا مانده و یگانه سند تاریخی قریب به یک‌هزار سال پیش آذربایجان است، چاپ شود که این باقی‌مانده هم دستخوش حوادث گوناگون روزگار نباشد و مانع مهمی که در این کار بود همانا تصحیح اشعار آن بود که بعد از جمع‌آوری و مقایسه چند نسخه خطی که همگی مغلول بود و به علت بُعد زمان شاعر در هر استنساخی به دست کاتبان بی‌سواد بر غلط‌های آن افزوده است، معلوم شد که تصحیح آن با کمیابی نسخ خطی، کار بس مشکلی است و تمیز صحیح از سقیم به عهده استادان علم و ادب و دانشمندان فاضل است که اطلاعات عمیق در فحص و تحقیق دارند و نگارنده خود را به هیچ وجه واجد شرایط وارد شدن به این موضوع ادبی نمی‌داند ... بالاخره این مجادله فکری به اینجا ختم شد که ... نسخی چند جمع‌آوری شده اصحّ نسبی آن را متن قرار داده و هرچه در آن نسخه‌ها هست عیناً چاپ شود و تصحیح کامل آن را ... به عهده اساتید محترم واگذارم (قطران تبریزی، ۱۳۳۳: ۵-۶).

سرانجام آن استادان علم و ادب که اطلاعات عمیق و تحقیق دارند، پیدا شدند: دکتر محمود عابدی و دکتر مسعود جعفری جزی، اعضای پیوسته فرهنگستان زبان و ادب، که

دیوان قطران را - با وجود کم بودن نسخه - به نحو شایسته چاپ کردند و با تعلیقات و فهرست‌های لازم، در دو مجلد، در انتشارات فرهنگستان به چاپ رساندند (۱۴۰۲). و آنچه لازم بوده محققانه درباره قطران به تفصیل نوشته‌اند. قطران با تاریخ افسانه‌ای و اساطیری ایران کهن آشنایی داشته و به قول دکتر شفیعی کدکنی - که استادان نقل کرده‌اند - رنگ ایرانی بعضی تصاویر شعری او از شاعران مشرق قوی‌تر است و توجه او به اساطیر ایرانی با نوعی دلبستگی همراه است (شفیعی کدکنی، ۱۳۷۸: ۵۴۳). قطران حدود شصت تن از اشخاص تاریخ اساطیری و نیمه تاریخی ایران را در شعر خود آورده و اغلب ممدوح را به آنان تشبیه کرده، در مواردی بیان چنان است که گویی شاهان اساطیری را برتر از ممدوح می‌دانسته است. در مدح شاه ابوالحسن [لشکری] برای تفتخیم او، او را به فریدون پیشدادی مانند می‌کند:

همچو افریدون بگیرد ملک عالم سر به سر وان گهی تدبیر خیل و ملک فرزندان کند^۱
(قطران، ۱۴۰۲: ۱۰۱/۱)
مجلس و هسودان را برای اینکه مجلس شاهانه نشان دهد، به مجلس پرویز [خسرو پرویز] تشبیه می‌کند:

به سان مجلس پرویز گشته باغ و در او هزارستان چون بارید زند داستان
(همان: ۴۳۰/۱)
برای اینکه عمیدالملک کندی را بزرگ نشان دهد، او را به بهرام گور ساسانی و نوشیروان تشبیه می‌کند:

گه مال دادن چو بهرام گوری گه داد دادن چو نوشیروانی
(همان: ۶۳۱/۱)
چنان‌که بر در بهرام گور، بر در او به عرضه کردن بر خلق خورد و برد نداست^۲
(همان: ۶۹/۱)

در مدح ابوالخلیل جعفر:

۱. تشبیه به فریدون ۱۷ بار در دیوان قطران آمده است - فهرست اشخاص، ۱۲۸۳/۲-۱۲۹۴.
۲. در دیوان قطران، ممدوح‌ها ۱۷ بار به بهرام گور تشبیه شده‌اند - فهرست اشخاص، ۱۲۸۹/۲.

تو چون جمشید دانایی چو افریدون توانایی به رامش همچو بهرامی، به مردی همچو زال زر
(همان: ۲۱۴/۱)

برای مقایسه مدّاحی قطران با مدّاحی شاعران مدح‌کننده شاهان، نظری به دیوان
منوچهری دامغانی و فرّخی سیستانی می‌اندازیم.

فرّخی سیستانی در مدح مسعود غزنوی می‌گوید:

ز مردی آنچه تو کردی همی به اندک سال به سال‌های فراوان نکرد رستم زر
گر او به صیدگه اندر غزال و گور فکند تو شیر شرزه فکندی و کرگ شیرشکر
وگر که رستم پیلی بکشت در خردی هزار پیل دمان کشته‌ای تو در بربر
(فرخی، ۱۳۸۸: ۱۳۰)

فرّخی در مدح محمود غزنوی:

ای به لشکرشکنی بیشتر از صد رستم ای به هشیاردلی بیشتر از صد هوشنگ
(همان: ۲۰۶)

فرّخی در مدح محمود:

کمر حاجب ترا چو جَمّ و چو کسری کهنتر چاکر تو را چو گیو و چو بیژن
(همان: ۲۷۱)

منوچهری در مدح محمود:

توران بدان پسر دهی، ایران بدین پسر مشرق بدین قبیله و مغرب بدان تبار
سیصد وزیر گیری، بیش از بُزرگمهر سیصد امیر بندی، بیش از سپندیار
(منوچهری، ۱۳۳۸: ۳۲)

همچنین:

کمند رستم دستان نه بس باشد رکاب او چنان چون گرز افریدون نه بس مسمار و مزراش
(همان: ۴۸)

از حاتم و رستم نکنم یاد که او را انگشت کهین به بود؟ از حاتم و رستم
(عنصری، ۱۳۶۳: ۱۹۴)

ازرقی هروی در مدح محمود:

آنچه تو کردی ز پادشاهی و مردی پور سیاوش نکرد و رستم دستان
(ازرقی هروی، ۱۳۳۶: ۷۸)

علت این امر چیست؟ چرا شاعران دوره غزنوی - نیز دوره سلجوقی - چون امیرمعزی، شاهان اساطیری و پهلوانان ایران باستان را تحقیر می‌کنند، درحالی‌که قطران تبریزی مرتکب چنین بی‌حرمتی نشده، همچنین شاعران دوره سامانی چون رودکی و دقیقی در شعر اندکی که از آنان باقی مانده با احترام از پادشاهان و پهلوانان اساطیری ایران یاد کرده‌اند: رودکی خطاب به پادشاه سامانی:

حاتم طائی تویی اندر سخا رستم دستان تویی اندر نبرد
(رودکی، ۱۴۰۰: ۱۰)

نیز:

خلق همه از خاک و آب و آتش و بادند وین ملک از آفتاب گوهر ساسان
(همان: ۲۷)

دقیقی درباره پادشاهان سامانی:

سیاوش است پنداری میان شهر و کوی اندر فریدون است پنداری به زیر درع و خود اندر
(دقیقی، ۱۳۷۳: ۱۰)

استاد مجتبی مینوی به این بی‌حرمتی شاعران دوره غزنوی و سلجوقی توجه داشته، چنان‌که می‌نویسد: این گویندگان [= شاعران] احترام خاصی و جنبه بزرگی و تقدّسی از برای رجال و پهلوانان داستانی ایرانی قائل نبوده‌اند و ایشان را فقط به‌عنوان مثال و شبیه ذکر کرده‌اند تا بتوانند ممدوح خویش را به فلک برسانند و بگویند کمترین غلام، بلکه کهنترین انگشت تو از فلان برتر است (مینوی، ۱۳۵۴: ۱۳۵).

استاد مینوی درباره علت این امر چیزی ننوشته‌اند. به گمان من این امر چند علت می‌تواند داشته باشد: ۱. سقوط اخلاقی (علتش هرچه باشد)؛ ۲. غلبه عنصر ترک‌نژاد ۳. بی‌بن‌وریشه بودن غزنویان و سلجوقیان (درحالی‌که سامانیان نژاد خود را به سامان خداه می‌رساندند) و نسبتی که به محمود داده می‌شد:

شود بنده بی‌هنر شهریار تبار و بزرگی نیاید به کار
این شعر و نظایرش از فردوسی باشد یا از شاعری دیگر [شادروان ابوالفضل خطیبی هجو به را از فردوسی نمی‌دانست] به‌هرحال نشان می‌دهد در فضای آن روز که پس از

سامانیان ایرانی تبار و فارسی زبان غزنویان غیرایرانی و غیرفارسی زبان که بن و ریشه نداشتند به فرمانروایی نشستند، برای ایرانیان فضایی خوشایند و گوارا نبود. شاعران زرپرست که از نقره دیگدان و از زر آلات خوان می ساختند، برای خوشایند محمود و منسوبان و پسرانش، فرهنگ ایرانی و اشخاص داستان های باستانی ایرانی را حقیر می شمردند که محمود خوشش بیاید یا از درد بی ریشگی تسلی یابد.

نکته دیگری که بهتر است گفته شود این است که داستان های ایران باستان از دوران ساسانی - و شاید پیش از آن - شایع بوده، مردم در نقالی ها می شنیدند و در کتاب ها می خواندند. نه تنها در داخل ایران، در خارج از ایران نیز. داستان نصر بن حارث خزرچی شهرت دارد. وی از بزرگان عرب بوده که در اواخر عهد ساسانیان به ایران آمده. برخی از داستان های کهن ایرانی را یاد گرفته بوده و در زمان پیغمبر اسلام^(ص) در مکه در میان قریش داستان رستم و اسفندیار و داستان بهرام گور را در محافل بازمی گفته. گفته اند «اساطیر الاولین» که در قرآن مجید آمده، اشاره به داستان هایی است که نصر بن حارث نقالی می کرده است (نک. ابن اثیر، ۱۳۸۳: ۸۸۰/۲؛ زریاب خوئی، ۱۳۷۰: ۱۳۷-۱۴۸؛ زرکلی، ۱۹۸۹: ۳۳/۸). فردوسی نیز به اینکه داستان های ایران باستان شایع بوده و خوانده می شده یا نقالی می شده، متذکر است:

چو از دفتر این داستانها بسی	همی خواند خواننده بر هر کسی
جهان دل نهاده بدین داستان	همه بخردان نیز و هم راستان

یکی پهلوان بود و دهقان نژاد	دلیر و بزرگ و خردمند و راد
پژوهنده روزگار نخست	گذشته سخن ها همه بازجست
تمامی بگفتم من این داستان	بدان سان که بشنیدم از باستان

استاد فقید مجتبی مینوی نوشته است:

در گوشه و کنار ایالات مقهورگشته ایران، بعضی موبدان و هیربدان و دستوران و ردان زردشتی و برخی دهقان های سرافراز و واسپوهران آزاده و اسواران فرهنگ دیده، کتاب های پهلوی داشتند (و احیاناً استسناخ یا تألیف هم می کردند) و ترجمه های عربی را که از

ادبای ایرانی و عرب از فارسی کرده بودند به دست می‌آوردند و حتی کتاب‌های ادب و تاریخ به زبان عربی را که شامل اخبار و گفتارهای شاهان قدیم ایران بود، جمع می‌آوردند. در اشعار عرب که در این دوره گفته شده است و در کتب ادبی و تاریخی عربی که عرب و غیرعرب تألیف کرده بودند، اشاراتی به داستان‌های قدیم ایران آمده و یاد از شاهان و پهلوانان ماقبل اسلام ایرانیان و سخنان حکمت‌آمیز ایشان گاه‌گاهی نقل شده. مثل اشعار ابونواس و ابوتمام و بحرّی و کتاب‌های ابن مقفع و ابن البطریق و ابن قتیبه و ابن الکلبی و جاحظ و بلاذری و ابوحنیفه دینوری و احمد بن ابی طاهر طیفور و یعقوبی و ابن عبدربه و ابن خردادبه و طبری و مسعودی و بیهقی و حمزه اصفهانی و مطهر بن طاهر مقدسی و ابوهلال عسکری و ابن الفقیه و ثعالبی و ابوعلی مسکویه و عامری و مبشر بن فانتک و غیرهم (مینوی، ۱۳۵۴: ۱۲۶-۱۲۸).

به نظر می‌رسد آگاهی قطران از داستان‌های کهن ایرانی - که این همه شایع بوده - نه از طریق شاهنامه فردوسی، بلکه از روایات و نقالی‌ها و احتمالاً از شاهنامه ابومنصوری و شاهنامه ابوالمؤید بلخی، جزئیاتی از داستان رستم و سهراب هم از همان منابع اخذ شده بوده.

استاد مجتبی مینوی نیز می‌نویسد:

تا دقتی، هر شاعری که بدین داستان‌ها اشاره کرده است، مسلم می‌توان دانست که بر اثر خواندن شاهنامه فردوسی نبوده است. و همچنین شعرائی که زمان شعرگویی ایشان مقارن ایام اشتغال فردوسی به سرودن شهنامه یا بعد از آن ایام بوده است محتمل هست که توسط شاهنامه فردوسی با آن قصه‌ها آشنا شده باشند و ممکن نیز هست که از راه دیگری، مثلاً توسط شاهنامه ابوالمؤید یا شاهنامه نثر ابومنصوری یا کتاب غرر ثعالبی به عربی یا ترجمه تاریخ طبری و غیرها، به آن واقف شده باشند (همان: ۱۲۹-۱۳۰).

آنچه استاد افاده می‌کند بیشتر مربوط به شاعران دوره غزنوی، امثال فرّخی و منوچهری و عسجدی و معاصران آنهاست که چندان از موطن فردوسی دور نبودند. نه قطران که هزاران فرسنگ از خراسان دور بوده. بسیار بعید است که آگاهی قطران از داستان‌های ایران باستان و شاهان و پهلوانان دوران کهن از طریق شاهنامه بوده باشد. همچنان که داستان‌های ایران باستان چهارصد سال پیش از فردوسی به عربستان و به مکه رسیده بود، می‌توان یقین کرد که در طول چهار قرن به همه‌جای ایران، از جمله آذربایجان، رسیده بوده است.

نکته دیگری که در این باره قابل ذکر است اینکه استادان گرامی، به نقل از شهریاران گمنام احمد کسروی، نوشته‌اند: نخستین ممدوح قطران، ابوالفتح موسی شدادی، در سال

۴۲۵ق به دست پسرش کشته شده (قطران، ۱۴۰۲: مقدمه، ۱/ چهل و یک). قطران قصیده‌ای در مدح وی گفته و او را به فریدون پیشدادی تشبیه کرده (همان: ۵۱۶/۱). این قصیده پیش از سال ۴۲۵ق (سال کشته شدن ابوالفتح) سروده شده، و شاهنامه در سال ۴۰۰ق پایان یافته: ز هجرت شده پنج هشتاد بار که گفتم من این نامه شهریار و درگذشت فردوسی را در سال ۴۱۱ق دانسته‌اند. بسیار بعید است در این زمان اندک شاهنامه به دورترین نقطه ایران، اژان و قفقاز رسیده باشد و تأییدی است بر سخن استاد مجتبی مینوی.

منابع

- آیدنلو، سجّاد (۱۳۹۹). آذربایجان و شاهنامه. تهران: سخن و بنیاد موقوفات محمود افشار.
- ابن اثیر، عزالدین (۱۳۸۳). تاریخ کامل، ۱۳ ج. ترجمه سید حسین روحانی. تهران: اساطیر.
- ابودلف، مسعر بن مهلهل (۱۳۵۴). سفرنامه ابودلف در ایران. تحقیق و تعلیقات ولادیمیر مینورسکی، ترجمه سید ابوالفضل طباطبایی. تهران: زوّار.
- ازرقی هروی (۱۳۳۶). دیوان. با تصحیح و مقابله و مقدمه سعید نفیسی. تهران: کتابفروشی زوار.
- پورداد، ابراهیم (۱۴۰۳). آناهیتا (پنجاه گفتار پورداد). تهران: اساطیر.
- دقیقی طوسی (۱۳۷۳). دیوان. به اهتمام محمدجواد شریعت. تهران: اساطیر.
- رودکی (۱۴۰۰). سروده‌های رودکی. پژوهش علی رواقی. تهران: فرهنگستان زبان و ادب فارسی.
- زرکلی، خیرالدین (۱۹۸۹). الاعلام. بیروت: دارالعلم للملایین.
- زریاب خوئی، عباس (۱۳۷۰). سیره رسول الله (ص) (بخش اول: از آغاز تا هجرت). تهران: سروش.
- شاپور شهبازی، علیرضا [ترجمه، تحقیق و تعلیقات] (۱۳۸۹). تاریخ ساسانیان. تهران: مرکز نشر دانشگاهی.
- شفیع کدکنی، محمدرضا (۱۳۷۸). صور خیال در شعر فارسی. تهران: آگاه.
- عنصری بلخی (۱۳۶۳). دیوان. تصحیح و مقدمه سیدمحمد دبیرسیاقی. تهران: کتابخانه سنایی.
- فرخی سیستانی، علی بن جولوغ (۱۳۸۸). دیوان. به کوشش محمد دبیرسیاقی. تهران: زوّار.

- فردوسی، ابوالقاسم (۱۳۹۶). شاهنامه. تصحیح جلال خالقی مطلق. تهران: دایرةالمعارف بزرگ اسلامی.
- قطران تبریزی (۱۴۰۲). دیوان، ۲ ج. به تصحیح محمود عابدی و مسعود جعفری جزی، با همکاری شهره معرفت و تهمینه عطائی کچوئی. تهران: فرهنگستان زبان و ادب فارسی.
- _____ (۱۳۳۳). دیوان. به تصحیح محمد نخجوانی. تهران: شفق.
- معین، محمد (۱۳۹۸). مزدیسنا و ادب پارسی، ۲ ج. تهران: دانشگاه تهران.
- منوچهری دامغانی. احمد بن قوص (۱۳۳۸). دیوان. به کوشش محمد دبیرسیاقی. تهران: زوآر.
- مینوی، مجتبی (۱۳۵۴). فردوسی و شعر او. تهران: کتابفروشی دهخدا.



Azerbaijan, Ādhar Gushnasp, Qaṭrān, and the Shāhnāmeḥ

Hassan Anvari

Abstract

Azerbaijan has long been a significant cultural center of Iran, producing many distinguished poets. The region's literary prominence is reflected in the *Maqbarat al-Shu'arā* (Tomb of the Poets), a renowned burial site of numerous literary figures. The earliest celebrated poet of Azerbaijan was Qaṭrān Tabrizi, whose *Dīvān* was recently published—after a seventy-year delay—in a critical edition by eminent scholars Dr. Mahmoud Abedi and Dr. Masoud Jafari Jazi, with contributions from Dr. Tahmineh Atāi and Dr. Shohreh Ma'refat. This article explores the poetry of Qaṭrān's *Dīvān*, focusing on its engagement with ancient Iranian elements and themes. Additionally, it analyzes Qaṭrān's panegyric style, in which he invokes nearly sixty figures from Iran's mythological and semi-historical past, often drawing comparisons between these legendary personalities with his patrons. His approach is further contrasted with that of other poets, such as Farrukhī and Manūchihīrī.

Keywords: Azerbaijan, Qaṭrān Tabrīzī, Ādhar Gushnasp, *Shāhnāmeḥ*, Farrukhī, Manūchihīrī